

# دههی سوم انقلاب: تخمین‌ها و تضمین‌ها

دکتر محمدرضا تاجیک<sup>۱</sup>

## تمهیدات نظری

جامعه‌ی مادر حال‌گذار از یک دوران (گفتمان) پوپولیستی، به سوی یک دوران (گفتمان) پلورالیستی است. در فرآیند این تغییر و تحول، سؤال‌هایی چند ذهن ما را به خود مشغول می‌دارد. سؤال‌هایی نظیر:

۱. آیا چنین گذاری، یک گذار مطلوب است؟
۲. آیا در فرآیند و کلیت چنین گذاری می‌توان به سویه‌های مطلوبی اشاره کرد؟
۳. آیا نخبگان و بازیگران رسمی سیاسی ما در تقریر متن، طراحی سویه‌ها و هدایت این تحولات نقشی داشته‌اند؟
۴. آیا اساساً چنین تحولاتی قابلیت پیش‌بینی داشتند؟
۵. آیا تدبیر و تحدید این گذار ممکن است؟
۶. اگر ممکن است، چگونه؟

یافتن پاسخی مناسب برای سؤال‌های فوق، نیازمند تأملی در گذشته (علل و عوامل)، حال (ابعاد و سویه‌ها) و آینده (تخمین‌ها و تضمین‌ها) است. در این سلسله مباحث، تلاش خواهد شد تا از رهگذر ارزیابی تحلیلی مشخص و ناظر بر واقعیت‌های جامعه، راهبردهایی را برای تدبیر تحولات جاری پیشنهاد نماییم. بی‌تردید، متن حاضر که حاصل تأمل و تعمق نویسنده است از

۱. محمدرضا تاجیک، مشاور رییس جمهوری و استاد دانشگاه شهید بهشتی است.

کاستی‌ها و نارسایی‌های خاص خود برخوردار می‌باشد. امید است به همت آنانی که دل نگران حال و آینده‌ی این جامعه هستند، این گونه مباحث هرچه غنی‌تر ارایه گردند.

### تحلیل و تعلیل در عرصه‌ی مسایل اجتماعی - سیاسی

چنانچه شما به اندازه‌ی کافی (هیچ چیزها) را باهم جمع کنید، مجموع آنها (چیزی) می‌شود. (واشنگتن پلت)

وقتی انسان به یک دسته از آرا و عقاید مانوس شود و براساس نوعی خاص از اندیشه‌ها تربیت گردد، نسبت به آنها تعصب نشان می‌دهد و از توجه به افول مغایر، امتناع می‌کند. انس و الفت به برخی از آرا و تربیت و زندگی به شیوه‌ی خاص، همانند یک پرده‌ی مانع از رؤیت حقیقت توسط انسان می‌گردد (این میمون، دلاله الحائزین، ص ۷۳)

عرصه‌ی اجتماعی - سیاسی، عرصه‌ی تصمیم‌سازی، کنش و واکنش‌های حرفه‌ی و آزمون و خطاهای مکرر است. هر تصمیم و اقدامی از سوی مدیر آن بحران با تهدیدها و فرصت‌هایی قرین است. برآیند و شکل معادله‌ی بین این دو برقرار می‌شود را بستر و مجال نقش آفرینی نامند. در چنین بستری بازیگران همه در پی کسب خیز و دفع ضرر روانند. اما بحران، امری پیچیده و چند چهره‌ی است. نمی‌توان برای آن هویتی شفاف و قابل پیش‌بینی ترسیم کرد. در پهنه‌ی آن نمی‌توان چندان به بازی با حاصل جمع غیر صفر امید داشت. نمی‌توان به بازی خطا و بدون هزینه اندیشید و نمی‌توان برای ایفای نقش خود به در دست داشتن زمانی فراخ دل خوش داشت. در صحنه‌ی بحران، همواره نوش با نیش و هویج با چماق قرین و همراه است و بی‌تردید کسی که قصد در هم ریختن کندو را دارد نمی‌تواند از نیش زنبورها غافل باشد. (۲۱)

از جانب دیگر، در وادی مسایل سیاسی - اجتماعی و راهبردی نمی‌توان هم‌چون پهنه‌ی علم معتقد به پیوستگی و تداوم سیر علمی شد (نظریه‌ی کوهن) (۲۲) و صحنه‌ی فعالیت سیاسی را هم‌چون مرغزاری ساکت و آرام تصویر کرد که در آن تحلیلگر فعالیت روزانه‌ی خود را با تلاش برای تبیین گزارش‌های مأخوذ از مشاهده، مطابق قواعدی که نظریه‌ی مستقر و مقبول مجاز

شمرده، به انجام می‌رساند. در چنین عرصه‌یی نمی‌توان به سادگی از رهگذر نقادی به حذف فرضیه‌های رقیب پرداخت (نظریه لا کاتوش)<sup>۱</sup> و به سهولت و شفافیت نمی‌توان به تعریف و تحدید متدولوژی‌های جاری و ساری در آن پرداخت، چراکه به تجویز فیرابند<sup>۲</sup> در متدولوژی هر چیزی رواست<sup>۳</sup> (۲۳).

در این بخش، نویسنده بر آن است تا از رهگذر قرائتی و اسازانه از بحران‌های اخیر<sup>۴</sup> خلیج فارس<sup>۵</sup> و "افغانستان" به برجسته کردن نوعی ناهنجاری در تحلیل‌های سیاسی (آنچه در اینجا گردگویی سیاسی<sup>۶</sup> نامیده می‌شود) بپردازد. سؤال اصلی این نوشتار متمرکز بر چرایی عدم امکان (و یا حداقل پیچیده و مشکل بودن) دست‌کم به تحلیلی که کاشف و اقعیت و مبین فرآیند حال و آینده‌ی بحران‌هاست.

ماهیت پیچیده، فضای کدر، ناکارکردگرای فرا- رهیافت‌ها، هزینه‌ی خطای بالا و محدودیت زمانی در عرصه‌ی تدبیر بحران‌ها، زمینه‌ساز کنشی به نام "گردگویی سیاسی" و ارایه‌ی تخمین‌های متعارف می‌شود. سخن گرد بنابر تعریف، عبارت و جمله‌ایست که صدقش صرفاً معلول ساختار نحوی (گرامری) زبان و معنای لغات و واژه‌هایی است که در آن به کار رفته و بنابراین به کلی مستقل از واقعیت‌های خارجی و به بیان دیگر، فاقد ما به ازای خارجی است. در پاره‌یی موارد تشخیص این قبیل عبارات، سهل و آسان محقق می‌شود. برای نمونه: مزار شریف یا سقوط می‌کند یا نمی‌کند و یا امریکا به عراق حمله می‌کند یا نمی‌کند. ولی در اغلب موارد تشخیص این قبیل گردگویی‌ها به سهولت امکان‌پذیر نیست. ما تخمین می‌زنیم که احتمال سقوط مزار شریف بسیار کم است هر چند که نمی‌توان احتمال آن رابه کلی مستفی دانست و یا ما پیش‌بینی می‌کنیم که مقاومت صدام بسیار غیرمحمتمل است اگر چه ممکن است واکنش و مقاومت جدی هم از خود نشان دهد. این تخمین‌ها در چه صورت درست خواهند بود؟ اگر مزار شریف سقوط کند یا اگر سقوط نکند؟ اگر عراق مقاومت کند یا نکند؟ در هر دو صورت این اظهار نظر

---

۱. لا کاتوش بین نظریه‌ها و برنامه‌های تحقیقاتی فرق قابل است. یک نظریه‌ی تحقیقاتی Research Programme متشکل از دو قاعده‌ی متدولوژیک است: اولی به آن دسته از راه‌های تحقیق که باید پی‌گیری شود اشاره می‌کند (یعنی کشف مثبت Heuristic Positive) و دیگری راه‌هایی را که باید از آنها اجتناب کرد مشخص می‌سازد (یعنی کشف منفی Heuristic Negative).

2. Political truism.

درست است زیرا صدق آن از ارتباطش با عالم خارج و دنیای واقع ناشی نمی‌شود. در هر دو صورت باید به هوش سرشار تحلیلگر و پیش‌بینی صادق او آفرین و دست مریزاد گفت و در هر دو صورت کسی را نمی‌توان به علت ارابه‌ی تحلیل نادرست و به کج راه بردن تصمیم‌سازان مسؤول دانست.

برآورد هزینه‌ی اندک و یا فقدان ریسک جدی در امر تحلیل و تخمین افزایش روزافزون صاحبان تحلیل لحظه‌یی، جاعلان فکری و آشفته بازارهای تفسیری را در پی دارد. هر آن کس که سودای حرفه‌یی با کلاس و بی‌دردسر را در سر می‌پروراند، یک شبه به جرگه‌ی تحلیلگران و نظریه پردازان سیاسی - اجتماعی می‌پیوندد و ذهن و قلم فرزانه‌ی خویش را ممر درآمد و مسیر چهره شدن خود ساخته و هم‌چون سایر اسلاف و یاران گذشته و حال خود، گوی سحرآمیزی پیش روی نهاده و تقدیر آدمیان و فرآیند پدیده‌ها و حوادث پیچیده را به تسخیر و تحلیل می‌کشد. چنانچه در این میانه هم اشتباهی رخ داد و گوی سحرآمیز را به کج راه هدایت کرد، نه از آن باب است که در صداقت و صراحت گوی خللی می‌باشد بل نشانه‌ی دخل و تصرف عدوانی ارواح شیطانی است. ارواحی که قابل رؤیت و احتساب نیستند و کس را بر غفلت از آنان فرج و حرجی نیست. در این بازار مکاره هر عرضه‌کننده متاعی (تحلیلی) در پی تبلیغ صداقت خود و اصالت و مرغوبیت کالای خود بوده و هرکسی داعیه‌ی آن دارد که به معرفت اشراقی (به بیان ارسطویی آن) نایل آمده و به مقدمات اساسی (بدیهیات) و نیز علم تسخیر ذوات اشیا و پدیده‌ها دست یافته است. (۲۴)

گاهی اوقات نیز پوششی که شخص برای مخفی کردن گردگویی خویش به کار می‌برد از هر حیث کامل است و بنابراین کار تشخیص را به غایت دشوار می‌سازد. تخمین ما این است که اگر شرایط محیطی در حد کافی باشد و متغیرها و عوامل خاص و مشخصی در صحنه، نقش بازی کنند و زمانه نیز به کام باشد، مزار شریف سقوط نخواهد کرد و یا امریکا به عراق حمله نخواهد کرد. اما روشن نیست که حد کفایت برای شرایط محیطی و زمانی چه میزان است؟ نقش و درجه‌ی تأثیر این متغیرها و عوامل چقدر است؟ آیا واقعاً این تویوتا‌های اهدایی امارات به طالبان بودند که موجب سقوط مزار شریف شدند؟ آیا راهبرد شایسته و کارای پاکستان و حمایت پنهان امریکا، راه را برای تسلط طالبان هموار کرد؟ آیا جنگ افغانستان، جنگ روحیه بود و گروهی که از عصیبت و

روحیه‌ی برتر بر خوردار بود، توانست هژمونیک بشود؟ آیا قدم مبارک "کوفی عنان" دبیرکل سازمان ملل موجب علل بروز جنگ در خلیج فارس شد؟ آیا عقب‌نشینی تاکتیکی صدام نقش اصلی را در این عرصه بازی کرد؟ آیا افکار عمومی مردم امریکا تأثیری بازدارنده بر جای گذاشت؟ آیا ترکیبی گونه‌گون از این عوامل موثر بوده‌اند؟ و آیا...؟ همه‌ی آنچه که این اظهار نظرها به شونده منتقل می‌کند این است که سقوط مزار شریف وقتی محتمل است که سقوط واقع شود و یا حمله‌ی امریکا به عراق وقتی متصور است که حمله انجام شود و بالعکس.

آنچه که در همه‌ی انواع گردگویی مشترک است این است که به هیچ روی نمی‌توان آنها را ابطال کرد و البته این مهم نیز به برکت استفاده از عبارت‌های چند پهلو و کلمات ابهام آمیز حاصل شده است. به این ترتیب در عالم خارج هر اتفاقی که بیفتد هیچ یک از این قبیل جملات و اظهار نظرها ابطال نخواهد گردید. پوپر گزاره‌هایی نظیر فوق را که صرفاً به دلیل ساختار گرامری و وجود کلمه‌ها و عبارت‌ها و واژه‌های چند پهلو، همواره (مستقل از عالم خارج) صادقند، گزاره‌های غیرعلمی می‌نامد یعنی گزاره‌هایی که ابطال پذیر نیستند. نظریه‌ی پوپر مبتنی بر عدم تقارنی است که میان تحقیق و ابطال قضایا و گزاره‌های کلی وجود دارد. وی بر این اعتقاد است که قضایای کلی را نمی‌توان محقق کرد اما می‌توان آنها را ابطال نمود. ما هر قدر سیب و یا سایر اجسام سقوط کننده به زمین را شماره کنیم باز هم نمی‌توانیم به طور قطع و یقین به صدق نظریه‌ی جاذبه‌ی نیوتن اطمینان حاصل کنیم، اما یک مورد خلاف (یعنی ماده‌یی که جاذبه بر آن بی‌اثر باشد) برای نشان دادن درستی نظریه‌ی جاذبه‌ی نیوتن کافی خواهد بود. (۲۵) به بیان دیگر، تنها آن دسته از نظریه‌ها که از محک ابطال - یعنی مواجهه با بینه‌های خلاف و مناقض - به سلامت جسته‌اند به عنوان نظریه‌هایی که موقتاً صدقشان پذیرفته شده در نظر گرفته می‌شوند و البته این نیز تنها تا زمانی ادامه خواهد یافت که بینه‌ی خلافی اکتشاف نشود. حال آن که گزاره‌هایی نظیر "تخمین ما این است که مزار شریف به زودی سقوط می‌کند، هر چند که این احتمال وجود دارد که چنین نشود" علمی نیست زیرا هیچ راهی برای ابطال آن وجود ندارد. در عالم خارج چه اتفاقی می‌باید رخ دهد تا سبب ابطال این گزاره گردد؟ سقوط مزار شریف یا عدم سقوط آن؟ هر کدام که تحقق پذیرد گزاره‌ی فوق صادق خواهد بود.

از نظر پوپر، گردگویی هم‌چون طالع بینی (تنجیم) نمی‌تواند معما و لغزی را ارایه دهد.

چنانچه پیش‌گویی یک منجم درباره‌ی سرنوشت فرد و جامعه‌ی نادریست از کار درآید، طناب تقصیر به گردن اطلاعات غلط انداخته می‌شود. عدم توفیق در طالع بینی هیچ‌گاه محرکی برای تغییر نظریه‌ی تجسیم نمی‌شود. در طالع بینی هیچ‌گاه عدم موفقیت در پیش‌گویی درست، معمایی که نیاز به حل کردن داشته باشد، به شمار آورده نمی‌شود. به دیگر سخن، عدم موفقیت هیچ‌گاه منجم را به اندیشه‌ی اصلاح و تدقیق نظریه‌ی نجومی خویش نمی‌اندازد. گردگو هم در تار و پود تنیده‌های خود گرفتار آمده و در گرداب بافته‌های خود همواره در حال تجربه‌ی حرکت از صفر به صفر است و ماورای آن تجربه‌ی را نمی‌شناسد.

ارایه‌ی تحلیل مشخص از اوضاع مشخص و تخمین آینده، البته کار دشواری است. تحلیل و تخمین علمی، تواتر و تقابل داده‌ها و پردازش صحیح آنان را می‌طلبد. تحلیلگر را به پرهیز از پیشا فرض‌ها، رویکرد فلسفی و محیط شخصی و بوروکراتیک فرا می‌خواند. به او توصیه می‌کند وقایع را آن‌گونه که هستند ببیند و نه آن‌گونه که دوست می‌دارد. در همان حالی که او را به صداقت، شهامت و ریسک‌پذیری علمی اندرز می‌دهد، وی را نسبت به بازخوردهای منفی و هزینه‌ی سنگین تحلیل فضایش بیم می‌دهد. وظیفه‌ی تحلیلگر سیاسی را خلق و نقد تعریف می‌کند، خلق فرضیه‌ها و حدس‌ها و تلاش برای نقادی آنها. تنها آن فرضیه‌ی که از محل نقدهای متعدد، سرافراز بیرون می‌آید، می‌یابد به عنوان یک فرضیه‌ی معتبر مورد توجه قرار گیرد. به او هشدار می‌دهد که در طی این فراگرد، کاملاً هوشیار باشد تا گزاره‌ی غیرقابل ابطال (یعنی گردگویی‌ها) مورد استفاده قرار نگیرند. چرا که این قبیل گزاره‌ها تهی و فاقد هر نوع محتوای تجربی و واقعی هستند و به او می‌گویند که اگر در پایان فراگرد حذف و ابطال به وسیله‌ی نقادی بیش از یک گزاره یا تخمین و فرضیه‌ی محتمل الصدق، باقی<sup>۱</sup> بماند و وی نتواند بین آنها یکی را انتخاب کند، در آن صورت اخذ هر نوع تصمیم درخصوص آنها امری از سرشناس و اقبال و یا دلخواهانه خواهد بود.

به عنوان مثال، زمانی که تحلیلگر مسایل افغانستان ما در حذف و تأیید گزینه‌های تحلیلی خود در نهایت بر سر انتخاب یکی از دو گزینه: ۱- طالبان یک تهدید برای امنیت و منافع ما

۱. دو یا چند «تخمین محتمل الصدق» بر طبق نظر پوپر، زمانی متصور است که این تخمین‌ها با همه‌ی شواهد موجود سازگار باشند. یعنی هیچ یک توسط داده‌ها و اطلاعات ابطال نگردند.

محسوب می‌شود و ۲- طالبان اساسانه بالقوه و نه بالفعل نمی‌تواند تهدیدی برای ما تعریف شود، حیران می‌ماند، راه برون رفتنش چیست؟ و یا زمانی که تحلیل کارشناس مسایل امریکای ما بین انتخاب یکی از دو گزینه ۱- ورود امریکا به منطقه و حمله به عراق تهدیدی برای منافع و امنیت ملی ما محسوب می‌گردد و ۲- تضعیف و حذف صدام و رژیم بعثی عراق توسط امریکا برای ما فرصت تلقی شده و در جهت تقویت منافع و امنیت ملی ما عمل می‌کند، سرگردان می‌ماند، چاره چیست؟ بی‌تردید گردگویی تأکیدی اثباتی بر هر دو گزینه دارد. در این حالت به اصطلاح راهبرد گره خورده و استراتژ به بن بست می‌رسد. به راستی به پایانه‌های کدام گزینه می‌باید طرحی راهبردی در انداخت؟ بر بستر کدام یک می‌توان به مثابه‌ی یک مرد خردمند به امر تصمیم‌سازی پرداخت؟ در چنین شرایطی دو راه برون رفت از این فضای معماگونه متصور است: اول این که تحلیلگر ما دو گزینه‌ی مزبور را در کیسه‌ی شانس انداخته و چشم بسته یکی را بیرون بکشد و دوم این که "داده‌ها"<sup>۱</sup> و "امور واقع"<sup>۲</sup> معین و روش‌های علمی پردازش خبر را به کمک بطلبد، بر تقویت یک گزینه و تضعیف دیگری بکوشد و فرضیه و گزینه‌ی بی که امکان ابطال پذیری بیشتری دارد را حذف نماید.

اظهار نظری که در آن تحلیلگر، موضع مشخصی را اتخاذ نکرده و کار را به گردگویی برگزار کرده البته بی‌خطرتر است. اما باید پرسید بی‌خطرتر برای چه کسی؟ برای کسی که می‌باید بر اساس نظر تحلیلگر به تصمیم‌سازی پردازد یا برای خود تحلیلگر؟ البته بی‌خطر بودن این قبیل تحلیل‌ها بی‌هزینه حاصل نمی‌شود و می‌باید بهایی برای آن پرداخت کرد: تحلیل‌ها از این دست نه تنها علم و اطلاع معرفت ما را از جهان خارج و از وضعیت دشمن افزایش نمی‌دهند، بلکه مرز بین واقعیت و عدم واقعیت را مخدوش می‌کنند و آدمیان را در دنیای "وانموده"<sup>۳</sup> و "حاد- واقعیتی"<sup>۴</sup> غوطه‌ور می‌سازند، آنچه که نیست را هست جلوه می‌دهند، پدیده‌ها و حوادث مجازی را جانشین چهره‌ی حقیقی آنان می‌کنند، نمایش قدرت و جنگ روانی امریکا و طالبان را جامه‌ی عینی می‌پوشانند و تصویری کاملاً رنگی و مقهور و مجذوب‌کننده از وقایع اتفاقیه و فرآیند آنان به

1. Data.
2. Facts.
3. Simulation.
4. Hyperreality.

دست می‌دهند.

به علت همین استعداد و خصیصه، واقعیت‌نمایی گردگویی است که عده‌ی اساساً بر این عقیده شده‌اند که نه تنها بهره جستن از آن خالی از فایده نیست، بلکه دست‌یازی به آن امری مشروع، مقبول و عقلایی است. از منظر اینان، اولین بهره مبادرت به گردگویی در پوشش و حریم امن آن نهفته است. در عرصه‌ی آن تحلیلگر اجازه می‌یابد که هرگونه مسؤولیت تحلیل و تخمینی را از خود سلب نماید. بدون جمع‌آوری و پردازش داده‌ها به طریق علمی، تحلیلی کدر و غیرواقعی از پدیده‌ها و حوادث زمانه به دست داده و بردستی و صحت نظر خویش اصرار ورزد.<sup>۱</sup> دومین بهره‌ی گردگویی را می‌یابد در استعداد شگفت‌انگیز آن در خلق و گسترش سرطان گونه‌ی متخصصان و تحلیلگران لحظه‌ی و صاحب‌نظران خلق الساعه جست‌وجو کرد. (۲۶)

بدیهی است زمانی که ارایه‌ی تحلیل هزینه‌ی در بر نداشته باشد به تجارتي پرسود و بی‌ضرری تبدیل شده و طالبان بسیاری را برگرد خود جمع می‌کند. هر کسی از بهر خود یار او می‌گردد و شانس و اقبال خود را در سپهر آن جست‌وجو می‌کند. اگر گرفت که فبها و اگر هم نگرفت چیزی را از دست نداده است.

نکته‌ی که در اینجا باید بر آن تأکید کرد این است که در وادی تحلیل و نظریه پردازي هیچ کس از خطا و گزند دیو و ددان خفته در راه مصون نیست. فلسفه‌ی علم به ما می‌آموزد که "امور واقع" و شواهد و داده‌های تجربی، ملفوف و پیچیده در نظریه‌ها<sup>۲</sup> هستند. به بیان دیگر، "امور واقع" از قبل و از همان آغاز پردازش به رنگ و هیأت تخمینی درآمده‌اند. لذا هیچ گزارش و تحلیلی نمی‌تواند به گونه‌ی خالص و ناب عرضه گردد. هر مشاهده و تحلیلی افزون بر این که مبتنی بر امور محسوس است، واجد جنبه‌های نظری یعنی مبتنی بر پیش‌فرض‌ها، پیشا تجربه‌ها، قرائت‌ها، تأویل‌ها و تفاسیر نیز هست. لذا آنچه که اهمیت دارد این است که چگونه با بهره جستن از اصول و فنون علمی، تحلیلی مشخص از اوضاع مشخص (و یا نامشخص) ارایه کنیم؟ چگونه با پردازش صحیح داده‌های خام، تخمین واقعی تری از فرآیند تحولات امور داشته باشیم؟ چگونه از خطاها و بازخوردهای منفی باید پند آموخت؟ چگونه باید فرآیند تحلیل و تعلیل را از

۱. حکایت اینان هم چون حکایت ملا نصرالدین است که می‌گوید: اینجا که من ایستاده‌ام وسط و مرکز زمین است، اگر قبول نداری متر کن.



حصار پیشافرض‌های سترون رهانید؟ و در یک کلام چگونه از گرداب گردگویی مصون مانیم و در چنبره‌ی فسون و فرییش گرفتار نیاییم؟

این مهم تنها از رهگذر صورت‌بندی جمله‌ها و عبارت‌ها به گونه‌یی که ما را قادر سازد از آنها نتایج ابطال‌پذیر استنتاج کنیم، امکان‌پذیر خواهد بود. به بیان کلاوس ویتز، جست‌وجو برای یافتن علل، واریسی و معاینه‌ی وسایل، ما را به قلمرو نظریه رهنمون می‌گردد. یعنی به قلمرو گزاره‌های کلی و همواره صادق که مستقیماً و بلاواسطه از موضوعی که در دست بررسی داریم، نتیجه نمی‌گردد. از این‌جا می‌توان دریافت که یک نظریه‌ی موجه، مبنایی اساسی برای نقادی به شمار می‌آید... اما عقیده به امکان دست‌یابی به نظریه‌یی که به همه‌ی حقایق عالم، قابل اعمال باشد خیال خامی بیش نیست... این که به عنوان یکی از قواعد نقادی به این قایل شویم که نقد ما نباید به ساحت نظریه‌ی مقدسمان نزدیک شود و آن را خدشه‌دار سازد، صرفاً نوعی فضل‌فروشی ابلهانه است. (۲۷)

آموخته‌ی کلاوس ویتز تا آنجا که به عدم امکان دست‌یابی به یک نظریه و آموزه‌ی جهانشمول تأکید دارد شفاف و منطقی به نظر می‌رسد، اما آیا این به معنای آن است که یک تحلیلگر همواره می‌باید داده‌های سیاسی را بر تئوری و چارچوب نظری خود رجحان دهد؟ و یا اساساً قایل به نوعی روش‌شناسی آنارشیک در حوزه‌ی مسایل سیاسی - اجتماعی شود؟ در تحلیل پدیده‌های سیاسی نمی‌توان انتظار داشت که تحلیلگر و کارشناس موضوع، دقیقاً مطابق آموزه‌های پوپر عمل کند و با دریافت اولین قرینه وی خلاف و بینه‌ی نقیض خط بطلانی بر نظریه‌ی خود بکشد. همواره این امکان وجود دارد که داده‌های تجربی تازه دریافت شده کاملاً تهی از حقیقت و گمراه‌کننده باشند. البته امکان غلط بودن داده‌ها ما را به این نظریه که "صدق گزاره‌ها و قضایا مبتنی بر قراردادهایی هستند که میان آدمیان صورت می‌گیرد" رهنمون نمی‌کند. خلق و ابداع فرضیه‌ها به مدد تصور خلاق تحلیلگر و سپس نقادی نظریه‌های ابداعی و تلاش برای ابطال آنها براساس بینه‌های معارض متعدد و بررسی دقیق داده‌ها می‌توانند نقطه‌ی عزیمتی مناسب (به دور از دو قطب جزمیت و نقادی) برای تحلیلگر مسایل سیاسی در سطوح مختلف ملی، منطقه‌یی و بین‌المللی باشد.

در یک کلام، بررسی بدیهیات و استناد به آن یکی از کارهای ارزشمند در هر دانش

اجتماعی یا فیزیکی است. چه بسا که یک امر بدیهی، نادرست و بی‌اساس از آب درمی‌آید. به هر حال پیش پاافتادگی ظاهری مسایل، دلیل موجهی برای اعتراض به کوشش‌های دانش پژوهانه نیست.

### تخمین و پیش‌بینی در عرصه‌ی مسایل اجتماعی - سیاسی

کار اطلاعاتی از نظر علمی دقیق نیست. این کار هم‌چون شمردن لوبیا نیست، بلکه

بیشتر مشابه تخمین تعداد سوسک‌هاست. (ویلیام وستمورلند)

اجازه بدهید بحث خود را با این ضرب‌المثل قدیمی یهودی آغاز کنیم که پس از خراب شدن معبد اورشلیم، موهبت غیب‌گویی ارزانی احمق‌ها شد. بی‌تردید، دغدغه‌ی اصلی این نوشتار نیز، پیش‌گویی از نوع غیب‌گویی آن نیست. بل، بهره‌وری از نظریه‌های با کفایتی است که بتوانند ما را در پیش‌بینی حوادث اتفاقیه یاری رسانند. اما، آیا واقعاً می‌توان تمهیداتی علمی را اندیشید که آینده را پیش‌رو ما قرار دهد و با مکتوناتش ما را آشنا سازد؟ آیا می‌توان میان علوم تجربی و دقیقه و حوادث تاریخی نوعی مماثلت و مشابهت برقرار ساخت؟ ماهیت این مماثلت چیست؟ آیا می‌توان به نوعی پویایی و الگوریتم (نوعی دستورالعملی کلی برای حل مسایل) دست یافت که با استفاده صحیح آن قدم به قدم به مرحله‌ی نهایی که پیش‌بینی امور است، نایل آئیم. قواعد استنتاج پیش‌بینی‌ها از اطلاعات خام و اولیه کدامند؟

از دیرباز معمایی به نام پیش‌بینی پذیری امور، ذهن آدمی را سخت به خود مشغول نموده است. به بیانی دیگر، آینده‌نگری نزد آدمیان، قدمتی به بلندای خودآگاهی تاریخی آنان دارد. از آن زمان که انسان به هستی تاریخمند و سپس به تاریخمندی هستی خویش اندکی آگاهی یافت، پیش‌بینی و پیشگویی رویدادهای گوناگون در کانون دلمشغولی‌های وی نشست و تا زمانه‌ی ما و را محصور و مقهور خود نموده است. انسان مدرن امروزی، از علم و فن‌آوری‌های مختلف و پیچیده‌ی آن، ابزاری برای سفر به آینده، گشودن کاغذ ملفوف تاریخ و مشاهده‌ی حوادث حادث نشده ساخت و آنگاه که حضور در آینده و زیست با آیندگان را بر خود مشکل یافت، به ترسیم و تصویر نا کجاآبادها (توپیاها) و آرمان‌شهرها پرداخت. باترا، در این زمینه می‌نویسد:

این که جامعه چگونه تحول می‌یابد مسأله‌ی بی‌است از زمان‌های کهن ذهن‌های

بسیاری را عاجز و متحیر ساخته است. افلاطون، ارسطو، سنت اوگوستین، مارکس، اشپنگلر و توین بی و بسیاری دیگر کوشیده‌اند که این معما را حل کنند، اما اندیشه‌هایشان که زمانی موجب هیجان فکری بسیاری می‌شد، اکنون برای بسیاری از دانشمندان اجتماعی جاذبه‌ی کمی دارد. (۲۸)

از دریچه‌ی تدبیر منزل، آینده‌سازی ملازمتی تنگاتنگ با آینده‌شناسی داشته و این دو در گستره و ژرفای موثری در گرو بهره‌جویی بهینه از توانمندی‌هایی (واقعیت‌بخشی، پیش‌بینی، تصدیق و کنترل) هستند که علوم گوناگون از جمله علوم دقیقه و تجربی و روش‌های عقلایی به آدمی ارزانی می‌دارند. بی‌تردید، بحث از مماثلت و شباهت محتوایی "علوم تجربی" و "تدبیر اجتماعی - سیاسی" نیست. بل، تأکید بر مماثلت در سطح و لایه‌ی معرفت‌شناختی و روش‌شناختی است.

می‌پذیریم که رویدادهای سیاسی - اجتماعی (انسانی) برخلاف پدیده‌هایی که در علم تجربی ظاهر می‌گردند، یگانه و بی‌نظیر هستند. بنابراین، نمی‌توان در مورد این‌گونه رویدادها به قوانینی عام و کلی که در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها صادق باشند، دست یافت و حداکثر چیزی که می‌توان انتظار داشت تعمیم‌هایی است که تنها در یک زمان خاص و درخصوص یک جامعه‌ی معین کم و بیش صادق است. بنابراین، در اینجا تأکید صرفاً متمرکز بر علمی بودن فرآیند پیش‌بینی و متمایز و منزله ساختن آن از پیش‌گویی‌های شهودی، عرفانی و سحرگون است. آنچه در میانه‌ی علم و تدبیر بحران مشترک می‌نماید، "اطلاعات" و "پیش‌بینی" است. پیش‌بینی‌ها به نحوی با اطلاعات مرتبط و پیوسته‌اند. آن دسته از پیش‌بینی‌هایی می‌توانند مقرون به صحت باشند که به وسیله‌ی گزارش‌های مأخوذ از مشاهده مورد تأیید قرار گیرند. البته، معقول این است که صرفاً بر آن جنبه‌هایی از علوم تجربی و فلسفه‌ی علم تمرکز نماییم که به معرفت‌های ظنی و به فرضیه‌ها و حدس‌ها ارتباط دارند و نه به معرفت‌نهایی و قطعی.

برخی از اندیشمندان با مشربی استقرایی بر این باورند که می‌توان از رهگذر جمع‌آوری، بررسی و گزینش داده‌ها و امور واقع و استمرار این مراحل، به یک قضیه‌ی کلی نایل آمده و آن را به موارد مشابه تعمیم داد. اما، چگونه می‌توان نسبت به صدق این قضایای کلی معرفت‌یقینی، حاصل کرد؟ ما معمولاً صدق قضایای کلی را به شرط آن که به وسیله‌ی نمونه‌های آماری کافی

تأیید شده باشند، می‌پذیریم. دیوید هیوم، به این نوع نگرش چندان موافق نیست. به اعتقاد وی، نمی‌توان صدق تعمیم‌هایی را که از مجرای استقرا (استقرای ناقص) حاصل می‌شوند، مقرر ساخت. تجارت گذشته، خود حاصل تعمیم‌هایی هستند که بر مبنای تعداد معدود و محدودی از امور واقع بنیاد گذارده شده‌اند و کیست که بتواند صدق خود این تعمیم‌ها را تضمین کند؟ مضافاً این که همواره امکان کشف یک امر واقع تازه که مبطل قضیه باشد، وجود دارد. به بیان پوپر، قضایای کلی را نمی‌توان محقق کرد اما می‌توان آنها را ابطال کرد.

در مقابل، پوپر معتقد است که برای استنتاج یک نظریه‌ی علمی نباید به جمع‌آوری داده‌ها و تعمیم موفقیت‌آمیز آنها متوسل شد، بلکه نخست می‌باید نظریه‌ی را در ذهن پروراند، آنگاه از داده‌های تجربی (امور واقع) برای ابطال کردن و حذف نظریه‌های نادرست بهره‌گرفت. نظریه‌های علمی، فرضیه‌ها و حدس‌هایی بیش نیستند. تنها آن دسته از نظریه‌ها که از محک ابطال - یعنی مواجهه با بینه‌های خلاف و مناقض - به سلامت جسته‌اند، به عنوان نظریه‌هایی که موقتاً صدقشان پذیرفته شده در نظر گرفته می‌شوند و البته این نیز تنها تا زمانی ادامه خواهد یافت که بینه خلافی اکتشاف نشود.

دو رویکرد فوق را می‌توان به گونه‌ی زیر خلاصه کرد:

رویکرد نخست: (۱) جمع‌آوری داده‌های تجربی، (۲) تعمیم، (۳) نظریه، (۴) داده‌ی اولیه، (۵) پیش‌بینی. رویکرد دوم، (۱) ابداع نظریه‌های ممکن و موجه، (۲) جمع‌آوری داده‌های تجربی، (۳) ابطال، (۴) نظریه، (۵) داده‌های اولیه، (۶) پیش‌بینی.

چنین مناقشه‌ی علمی میان اندیشمندان تاریخ‌نگار<sup>۱</sup> (هگلی) و دیرینه‌شناسان متأخر<sup>۲</sup> (مشرَب نیجه - فوکویبی) و نیز میان معتقدین به مناسبات یک سویه و تک‌علیتی<sup>۳</sup> (سیاق مارکسیسم ارتدوکسی) و مروجان مناسبات چند علیتی یا مبتنی بر تعین چند جانبه<sup>۴</sup> (مشرَب آلتوسری - لاکانی) به چشم می‌خورد. از منظر تاریخ‌نگارانه هگل و مارکس، تاریخ کاغذ ملفوفی را ماند که نقش‌ها، مناسبات و تحولات اجتماعی، از قبل بر سپهر آن نبشته شده‌اند. چنین کاغذ

1. Historist.
2. Archaeologists.
3. Mono-Cusality.
4. Overdetermin.

ملفوفی، بر مشرب و سیاقی جزمی (دترمینیستی) در حال گشایش و بازنمایی مکنونات خود است. اگر بتوان به رمز و راز این گشایش و دگرگونی تکاملی پی برد، می‌توان از پیش آینده را به تصویر کشید و پایان تاریخ را جامه‌ی اکنونیت پوشاند. تک خط بودگی تاریخ نیز به ما این اجازه را می‌دهد که فراروایت تاریخی خود را بر بام عالم هستی بنشانیم و "تاریخ‌ها" را در متن و بطن تاریخ به روایت بنشینیم.

با سویی بی نسبتاً مشابه، برخی اندیشمندان معتقدند که اصولاً تکرار رویدادها به این معنی است که چیزها به گونه‌ی چرخه‌ی حرکت می‌کنند. چرخه‌های کوتاه مدت، میان مدت، بلند مدت و بسیار بلند مدت، با تشخیص این چرخه‌ها و تفسیر و تعبیر صحیح آنان، می‌توان آینده‌ی تحولات را پیش‌بینی نمود.<sup>۱</sup> اما تمامی چرخه‌هایی که تا کنون توسط اندیشمندان کشف شده است، ماهیتشان یا نامنظم و یا متناوب بوده است. این چرخه‌ها همان چیزی را نمایش می‌دهند که ما تناوب متغیر می‌نامیم. به این ترتیب در ادبیات اقتصادی، گاهی از "چرخه‌ی میچل"<sup>۱</sup> سخن گفته می‌شود که درازای آن چهل تا پنجاه ماه است، گاه از "چرخه‌ی شاهرگی"<sup>۲</sup> که در ازای آن از نه تا یازده سال تغییر می‌کند، یا گاهی از چرخه‌ی میان مدت پانزده تا بیست و پنج ساله‌ی نوع کوزنتس<sup>۳</sup> و سرانجام چرخه‌ی بلند مدت "کند راتیف"<sup>۴</sup> که در ازای آن از چهل تا شصت سال است.

راوی باترا، تلاش می‌کند یک نظریه‌ی اجتماعی-اقتصادی و تاریخی که قانون چرخه‌های اجتماعی نامیده می‌شود، به دست دهد. وی معتقد است که می‌توان به چرخه‌های منظم یا موزون دست یافت. و پیش‌بینی خود را (در تاریخ ۵ دسامبر ۱۹۷۸) در مورد حوادثی نظیر: انقلاب ایران، جنگ ایران و عراق، کساد ی اروپا در سال‌های ۸۱-۱۹۸۰، کساد ی مصیبت بار امریکا در سال‌های ۹۰-۱۹۸۹، دگرگونی ژرف سرمایه‌داری در سال‌های دهه‌ی ۹۰، دگرگونی ژرف کمونیسم، مدیون همین چرخه‌ی موزون دانست. (۳۰)

باترا، تأکید می‌کند که نکته‌ی مرکزی فلسفه‌ی من در زمینه‌ی تاریخ، اندیشه‌ی بی‌است که

1. Mitchel Cycle.
2. Jugular Cycle.
3. Kuznets.
4. Kondratieff Long-Ware Cycle.

جبر تاریخی نامیده می‌شود. این به معنی آن است که تاریخ، الگوی معینی را دنبال می‌کند که مشاهده کردنی است و از آن برای پیش بینی مسیر آینده‌ی رویدادها می‌توان استفاده کرد. (۳۱) در جای دیگر می‌افزاید، دانشوران بسیاری کوشیده‌اند در هرج و مرج تاریخ، گونه‌ی آهنگ موزون، نوعی هماهنگی ظریف از چشم‌گریزی را به کمک قوانین طبیعی تمیز دهند، اما همتابان ایشان که نسبت به هرگونه تئوری پردازی درباره‌ی پدیده‌های اجتماعی خود خواسته سوء ظن دارند، نظر هایشان را مورد ریشخند قرار داده‌اند. (۳۲)

در مقابل، تبارشناسی<sup>۱</sup> تاریخی است که در پرتو علایق فعلی نوشته شده باشد. تبارشناسی، تاریخی است که بر اساس تعهد به مسایل حال حاضر نوشته شده باشد و هم ازین رو در حال حاضر مداخله می‌کند. تبارشناسی، "تاریخ موثری" است که در مقام دخالت از موضع فعلی نوشته شده باشد. تبارشناسی، پیدایش علوم انسانی و شرایط امکان آنها را به نحو جدایی ناپذیری با فن‌آوری‌های قدرت مندرج در کردارهای اجتماعی پیوند می‌دهد. تبارشناسی، در پی کشف منشأ اشیا و جوهر آنها نیست و لحظه‌ی ظهور را نقطه‌ی عالی فرآیند تکامل نمی‌داند بلکه از هویت بازسازی شده‌ی اصل و منشأ و پراکندگی‌های نهفته در پی آن و از تکثیر باستانی خطاها سخن می‌گوید. تبارشناسی، آنچه را که تاکنون یکپارچه پنداشته شده متلاشی می‌کند و ناهمگنی آنچه را که همگن تصور می‌شود، بر ملا می‌سازد. تبارشناسی، به عنوان تحلیل تبار تاریخی، تداوم‌های تاریخی را نفی می‌کند و برعکس ناپایداری‌ها، پیچیدگی‌ها و احتمالات موجود در پیرامون رویدادهای تاریخی را آشکار می‌سازد. (۳۳)

با این بیان، در نزد فوکو "تبارشناسی" روشی است که منشأ و آغازی را در تاریخ نمی‌شناسد. تمرکز تبارشناسی بر تفرق‌ها، تمایزها، ناسازواری‌ها، انقطاع‌ها، و پراکندگی‌ها است. تبارشناسی لحظه‌ی ظهور را نقطه‌ی عالی تکامل نمی‌داند، بلکه از هویت بازسازی شده اصل و منشأ و پراکندگی‌های نهفته در پی آن و از تکثیر باستانی خطاها سخن می‌گوید. تحلیل تبار، وحدت را در هم می‌شکند و تنوع و تکرر رخدادهای نهفته در پس آغاز و منشأ تاریخی را بر ملا می‌سازد و فرض تداوم ناگسسته‌ی پدیده‌ها را نفی می‌کند. تبارشناسی از رویدادها، انحرافات کوچک، خطاها، ارزیابی‌های نادرست و نتیجه‌گیری‌های غلطی سخن می‌گوید که به

1. Genealogy.

پیدایش آنچه بر انسان ارزشمند است، انجامیده‌اند.

آنچه در بنیاد دانش و هویت ما نهفته است، حقیقت نیست بلکه تنوع رویدادهاست. به این سان تبارشناسی تاریخت پدیده‌ها و اموری را که فاقد تاریخ تلقی شده‌اند باز می‌نماید و نشان می‌دهد که دانش، وابسته به زمان و مکان است. تبارشناسی، در پی کشف کثرت عوامل موثر بر رویدادها از رهگذر تأکید بر بی‌همتایی آنان و خودداری از تحمیل ساختارهای فراتاریخی بر آنهاست. فوکو این نگرش را "حادثی سازی تاریخ" خوانده است. هیچ ضرورتی در تاریخ نیست؛ هیچ بداهتی در بنیان دانش و کردارهای ما مفروض نیست.

آنچه در ثقل این نوع نگرش به تاریخ، قدرت و دانش نهفته است این است که چگونه انسان‌ها به واسطه‌ی قرار گرفتن در درون شبکه‌ی از روابط قدرت و دانش، به عنوان سوژه تشکیل می‌شوند. به بیان دیگر، در اینجا بحث اصلی درباره‌ی رابطه‌ی دانش، قدرت و بدن آدمی و نیز فن‌آوری‌های سیاسی بدن، دانش‌های مربوطه به پیکر آدمی و اشکال قدرت اعمال شده بر آن است. تبارشناسی نشان می‌دهد که چگونه انسان‌ها از طریق تأسیس "رژیم‌های حقیقت" برخورد و دیگران حکم می‌رانند.

با این مقدمه، معلوم می‌شود که در این نوشتار، بحث از پیش‌بینی، "توضیح" دقیق حوادث آینده نیست. بلکه تأکید بر نوعی تخمین علمی و مبتنی بر داده‌های پرورش یافته است. همان‌گونه که ری کلاین<sup>۱</sup> به ما می‌گوید: ارزیابی و تخمین، توصیفی دقیق از این احتمال است که چیز مشخصی در آینده وجود خواهد داشت و یا حادث خواهد شد. به بیان دیگر، تخمین زدن به طور کلی عبارت است از: تلاش برای ابطال تئوری‌های معارض و رقیب و راه انجام این کار هدایت جمع‌آوری کنندگان اطلاعات برای جمع‌آوری اخبار و شواهدی است که بالقوه گزارش‌های مشاهده‌ی ابطال‌گر به شمار می‌آیند. در یک نگاه کلی، تفاوت پیش‌بینی علمی و تخمین اطلاعاتی عبارتند از:

۱. پیچیدگی مسایل اطلاعاتی: ناممکن بودن اجرای آزمایش‌های سامان یافته و مجزا ساختن عوامل ذی‌مدخل در غالب مسایل اطلاعات، چالش بزرگی در برابر محقق پدید می‌آورد. حتی اگر مشخص ساختن قوانین حاکم بر رفتار دشمن ممکن می‌بود و حتی اگر کاربرد متدولوژی علوم

1. Ray Cline.

طبیعی در تحقیقات اطلاعاتی پذیرفته می‌شود، باز هم مسایلی که از این کاربرد ناشی می‌شود آن‌قدر بزرگ و گسترده است که هر نوع حل علمی مسئله را غیر ممکن می‌سازد.

رفتار یک جامعه به اوضاع اقتصادی و پراکنش جمعیتی آن، تصمیم‌های رهبران آن و شماری از عوامل دیگر که به حوزه‌ی عوامل روانی مربوط می‌شوند بستگی دارد. برای بحث از این قبیل مسایل ما می‌باید نخست روان‌شناسی را به شیمی و زیست‌شناسی تحویل نماییم و آنگاه این دو را به نوبه‌ی خود به فیزیک منحل سازیم. به این ترتیب آخر الامر مسأله‌ی خواهیم داشت که عملاً قابل حل نیست.

۲. غیردقیق بودن پیش‌بینی‌ها: پیچیدگی مسایل اطلاعاتی و تاثیر و تأثر فراگرد تخمین زدن و نظریه‌پردازی، شخص تحلیلگر و بالاخره تخمین‌های پیشنهاد شده همگی حاکی از آن است که پیش‌بینی‌های اطلاعاتی، غیردقیق و غیر صائب است. گذشته از این برای آن که بتوان پیش‌بینی دقیقی به عمل آورد، می‌باید نه تنها از قوانین مربوطه مطلع بود بلکه از شرایط اولیه‌ی سیستم (یعنی اوضاع موجود جامعه) دقیقاً اطلاع داشت. اما چنین اطلاع و دانشی در حوزه‌ی فعالیت‌های اطلاعاتی تقریباً هیچ‌گاه حاصل نمی‌شود. در بهترین حالت تنها می‌توان به نوعی پیش‌بینی دراز مدت و در مقیاس وسیع که صرفاً با روندهای محتمل سروکار دارد و به هیچ روی در جزئیات مربوط به حوادثی که در آینده نزدیک رخ می‌دهد دقیق نیست، دل خوش کرد.

۳. مشکل سازمانی - جامعه‌ی بسته: هر اندازه فضای اطلاعاتی بسته‌تر باشد، امکان پیش‌بینی کمتر است.

۴. محدودیت زمان و خطر ناتوانی در انجام وظیفه: از استراتژیست‌ها اغلب انتظار می‌رود که در فرصت زمانی بسیار کوتاهی تحلیل و تبیینی از اوضاع به دست دهند و رخدادهای آینده را پیش‌بینی نمایند. متدولوژی علمی در مقابل، عبارت است از فراگرد نامتناهی صورت‌بندی و پیشنهاد فرضیه‌ها، تلاش برای ابطال آنها و سعی در صورت‌بندی و خلق فرضیه‌های جانشین و هم‌چنین الاغیرالنهايه.

۵. هزینه‌ی هنگفت، شکست: یک تخمین اطلاعاتی نادرست می‌تواند فاجعه‌آفرین باشد. به عکس در علوم طبیعی، شکست که در نتیجه‌ی ابطال یک نظریه و یا طرد یک فرضیه پدید می‌آید، فاجعه محسوب نمی‌گردد.



۶. تخمین نیات غیرممکن است: در فعالیت‌های اطلاعاتی بر خلاف، تحلیلگر می‌باید، نیات طرف مقابل را حدس بزند. در اینجا دو مسأله وجود دارد: مشکل اول عبارت است از خواندن افکار اشخاص و آشکار ساختن نیات درونی آنان، مشکل دوم از این هم بزرگ‌تر است. آنچه که مورد نیاز است صرفاً تصویری از محتوای ذهن افراد، در حال حاضر نیست بلکه می‌باید تصویر نیاتی که بعداً به ذهن فرد خطور می‌کند نیز پیش روی ما باشد. یک دشواری که در کار خواندن فکر و تشخیص نیات افراد وجود دارد کاربرد روش علمی را در فعالیت‌های اطلاعاتی به طور فرآیند تخمین اطلاعاتی، عمدتاً شامل مراحل زیر است:

۱. خلق فرضیه‌ها: نخست فرضیه‌هایی که می‌تواند اوضاع موجود را تفسیر و تعیین نماید، می‌باید تصویر شوند. نکته مهم در این مرحله این است که برای تمامی فرضیه‌های رقیب اعتباری همسان قایل شویم.

۲. نقادی: در این مرحله می‌باید از رهگذر تجمیع و دلالت بینه‌های مبطل، به ابطال پاره‌یی از فرضیه‌های رقیب و تقویت پاره‌یی دیگر پرداخت.

۳. ایجاد فرضیه‌ی سوم: در صورت تجمیع بینه‌های مؤید و یا مبطل به سوی دو فرضیه و عدم امکان ابطال و یا تقویت یکی از فرضیه‌های رقیب (از رهگذر ارزیابی و سنجش گزارش‌های واصله و تمرکز بر بینه‌های مبطل و نه مؤید)، باید به ایجاد فرضیه‌ی سوم همت گماشت.

۴. ترجیح فرضیه مبتنی بر وقوع بحران در تحلیل نهایی: چنانچه در تحلیل نهایی، مجدداً به همسانی و هموزنی فرضیه‌های رقیب رسیدیم، منطبق اطلاعاتی حکم می‌کند که اصل را بر فرضیه‌یی که دلالت بر وقوع بحران دارد، بگذاریم. چرا؟ به این دلیل ساده که احتمال این که عوامل بحران‌زا نیت خود را برای ایجاد بحران پشت پرشش‌های مختلف مخفی سازند به مراتب بیشتر از احتمال معکوس آن است و نیز به این دلیل که انتخاب چنین فرضیه‌یی، ایجاد آمادگی و فراهم آوردن تمهیدات تدبیر بحران را ضروری می‌سازد.

بدیهی است برای پردازش اطلاعات و خلق فرضیه‌ها، به یک چارچوب مفهومی نیازمندیم. یک چارچوب مفهومی (قالب فکری) مجموعه‌یی (سیستمی) است از پیش‌فرض‌های اصلی و اولیه، تئوری‌ها و باورها که بر روی هم به عنوان معیاری جهت ارزیابی هر اطلاع واصل شده مورد استفاده قرار می‌گیرد. هیچ نظریه‌یی و از آن جمله چارچوب‌های

مفهومی و قالب‌های فکری خویش را نمی‌باید به عنوان دیدگاه‌هایی که صحت آنها به اثبات رسیده و محرز گردیده، تلقی کرد. نظریه‌ها و دیدگاه‌های ما تنها می‌توانند موقتاً و تازمانی که بنیه ابطال‌گر موجهی یافته نشده به عنوان امور یا برداشت‌های حقیقی به شمار آیند. با وجود این نکته نباید فراموش کرد که بدون کمک نظریه‌ها و چارچوب‌های مفهومی (ولو که صدقشان موقتی باشد) نمی‌توان به اخذ هیچ نکته‌یی توفیق یافت.

افزون براین، بدون چارچوب‌های مفهومی و قالب‌های فکر، اطلاعاتی که ارایه می‌گردد صرفاً عبارت خواهد بود از شمار عظیمی از داده‌های غیر مرتبط. نقش و عمل اصلی چارچوب‌های مفهومی (قالب‌های فکری) عبارت است از سامان دادن اطلاعات واصله و تفسیر آنها به گونه‌یی هوشمندانه و معقول. اما این تفسیرها یا انحای دسته‌بندی اطلاعات را هرگز نمی‌باید به عنوان حقایق ابدی و لایتغیر به شمار آورد. برعکس وظیفه‌ی ما این است که به طور دایم در صدد یافتن تناقض‌های درونی نظام فکری خود باشیم و به نحوی فعال در صدد ابطال آن برآییم.

از سوی دیگر، با وجود آن که امور واقع، همگی متکی به نظریه‌ها و ملفوف و پیچیده در آنها هستند و این احتمال همواره وجود دارد که اطلاعات عینی و واقعی ما نادرست از کار درآید، اما همواره در معارضه میان نظریه‌ها (حتی نظریه‌های اساسی و چارچوب‌های فکری بنیادین) با امور واقع می‌باید اولویت را به شواهد تجربی و امور واقع در مواردی که نظریه و شواهد تجربی معارض از کار درمی‌آیند و اختلاف میان آنها با ارزیابی و سنجش اعتبار اطلاعات و شواهد مرتفع نمی‌گردد، نظریه را می‌باید کنار گذارد. این راهی است که در علوم طبیعی دنبال می‌شود و در فعالیت‌های امنیتی نیز همان را می‌باید سرمشق قرار داد.

در فیزیک جهان کلان، طبیعت هم‌چون موضوعی منفعل و غیر فعال لحاظ می‌گردد. در فیزیک جهان ذرات بنیادین به عکس غیر ممکن است که بتوان از (اثر کوانتومی) که نتیجه‌ی اصل عدم قطعیت هایزنبرگ است صرف‌نظر کرد. در تخمین‌های امنیتی، حتی آن دسته از فعالیت‌ها که در جهان کلان صورت می‌گیرد، متأثر از همین مسأله تأثیر اندازه‌گیری (یعنی تأثیر موضوع مورد بررسی در اندازه‌گیری‌ها و تخمین‌های تحلیلی‌گر است. بنابراین در فعالیت‌های اجتماعی-سیاسی می‌باید- درست نظیر حالت فیزیک کوانتومی- این واقعیت که فعالیت‌های امنیتی (نظیر

جمع آوری اطلاعات، آماده باش نیروها و...) می تواند بر رفتار دشمن تأثیر بگذارد، دائماً مد نظر قرار داشته باشد.

پیچیدگی مسایل اجتماعی - سیاسی ما را وادار می سازد که هم چنان که در فیزیک مرسوم است به استفاده از راه حل های تقریبی رو آوریم. این واقعیت که در حوزه ی فعالیت های اجتماعی - سیاسی با رقیبی از نوع بشر و بنی آدم سروکار داریم به ما امکان می دهد که به عنوان "اولین تقریب" از این فرضیه استفاده کنیم که رفتار آینده ی دشمن، رفتاری معقول و مطابق موازین عقلی خواهد بود. این مطلب مهم است که به خاطر داشته باشیم معقولیت مورد بحث عبارت است از معقولیت، آن طور که دشمن آن را مراد می کند نه معقولیت از دیدگاه ما. به عبارت دیگر می باید فرض کنیم که دشمن می خواهد به اهداف مورد نظر خویش به بهترین وجهی که خود می داند و می فهمد دست پیدا کند.

در عرصه ی اجتماعی - سیاسی، فهم واقعی در گرو تصویر کردن هر پدیدار جزئی و منحصر به فرد در مقام بخشی از یک کل گسترده و پیچیده است که به نوبه ی خود بر پدیدار مورد نظر تأثیر می گذارد. در این جا با نوعی دور منطقی مواجه هستیم. فهم پدیدار جزئی در گروه فهم کل بزرگ تری است که پدیدار مزبور بخشی از آن است. همین حالت دور در یک سطح پایین تر نیز برقرار است. یک گزاره ی مشاهده یی برحسب اصطلاح ها و عبارت هایی تنظیم گردیده که فهم آن در گرو فهم کل گزاره است. به این دور منطقی لقب دور هرمنوتیکی داده اند. این عنوان از روشی اخذ شده که در برخی از حلقه های فلسفی برای فهم متون به کار می رود. کل متن را تنها با فهم اجزای متشکل آن می توان درک کرد و در همان حال فهم اجزا در گرو فهم کل متن است. فهم حقیقی پدیدار مورد بررسی، حاصل نمی شود مگر از طریق درک کامل تازه یی که در اثر ظهور هر پدیدار تازه به وجود می آید. بنابراین کلیه ی فراگردهای تاریخی یا روندهایی کلی که پدیدار مورد بررسی، بخشی از آن به شمار می آید می باید درک و فهم گردند.

پیشا فرض ها و پیشا تجربه ها نقش اساسی و تعیین کننده یی در پیش بینی و تخمین رویدادها ایفا می کنند. هر اندازه غلظت رسوب این پیشا فرض ها بر نگرش و پردازش آدمی بیشتر باشد، صحت پیش بینی پایین تر است. برای نمونه، در اکتبر ۱۹۷۳، این پیشا فرض که "مصر تازمانی که توانایی حمله ی هوایی به اعماق خاک اسرائیل را نداشته باشد دست به حمله نمی زند"

تحلیلگران اطلاعاتی اسرائیل را از پیش‌بینی و تخمین آنچه در حال وقوع بود، محروم کرد. بالمآل، فراگرد تخمین امور با این فرض آغاز شد که عملیات مصری‌ها صرفاً یک مانور گسترده است. تمامی اطلاعات واصله، در پرتو همین پیشا فرض، مورد ملاحظه و تأمل قرار می‌گرفت و اطلاعات ناهمخوان کاملاً مغفول واقع می‌شدند.

البته باید تأکید کرد که دانشمند برخلاف تصور غالب افراد، آدمی نیست که بدون تعصب و جانب‌داری و با رعایت منطق خشک علمی به استنتاج نظریه‌ها، قوانین و یا پیش‌بینی‌ها از شواهد تجربی می‌پردازد. به عکس نظریه‌ها، همان‌طور که پوپر نیز متذکر گردیده محصول قوه‌ی خلاقیت و ابداع اذهان ما هستند، یعنی نتیجه‌ی نوعی الهام شاعرانه یا پیامبرانه و یا به قول اینشتین هیچ منطقی برای آن که ما را به استنتاج قوانین نایل سازد وجود ندارد. به این قوانین تنها از طریق الهام و اشراق می‌توان دست یافت. الهامی که برپایه‌ی چیزی شبیه عشق روشنفکرانه به موضوع مورد تحقیق، استوار است.

### ایران، در دهه‌ی سوم انقلاب

اکنون اجازه بدهید نگاهی به آینده‌ی جامعه‌ی خود داشته و تلاش نمایم تمهیدهای نظری فوق را بستری برای ارایه‌ی تخمین‌هایی (در عرصه‌ی مسایل اجتماعی - سیاسی) در دهه‌ی پیشاروی خود قرار دهیم.

#### ۱-۲- تخمین‌ها

- ۱-۲-۱- در دهه‌ی پیشاروی، هیچ گروه اپوزیسیونی منزلت آلترناتیوی کسب نخواهد کرد.
- ۲-۱-۲- شاهد به سر عقل آمدن طیف‌های وسیعی از اپوزیسیون است. (این به سر عقل آمدن نه به معنای هم‌سویی با نظام مستقر است، بل دلالت بر انتخاب راهبردهای نوین مبارزاتی دارد).
- ۳-۱-۲- راهبرد مسالمت‌آمیز اسقاط نظام، راهبرد برتر اپوزیسیون خواهد بود.
- ۴-۱-۲- چالش اصلی میان گفتمان‌هاست. به بیان دیگر، قدرت از گفتمان‌ها می‌جوشد و پدیدآورندگان و تقریر کنندگان گفتمان‌های برتر، از احتمال هژمونیک شدن افزون‌تری برخوردار هستند.
- ۵-۱-۲- نظام با بحران شالوده و ساخت شکن جدی مواجه نخواهد شد.

۶-۱-۲- تهدیدهای اقتصادی به مثابه‌ی جدی‌ترین و حادث‌ترین تهدیدهای نظام مطرح خواهند بود.

۷-۱-۲- سپهر سیاست و فضای عمومی، بیش از پیش عرفی خواهد شد.

۸-۱-۲- گستره و عمق هدایت و کنترل دولت کاهش خواهد یافت.

۹-۱-۲- برترین و موثرترین راهبرد امریکا در مقابله و مواجهه با نظام جمهوری اسلامی ایران راهبرد استحاله و بهره بردن از میکرو فیزیک قدرت و میکروپلتیک میل‌هاست.

۱۰-۱-۲- بخش موثری از مردم ایران، تمایل بیشتری در جهت ایجاد رابطه با امریکا نشان خواهند داد.

۱۱-۱-۲- گذار مسالمت‌آمیز از دوران پویولیستی به دوران پلورالیستی، ساماندهی چالش‌های دوران گذار، تثبیت و نهادینه کردن هنجارها و قواعد جامعه‌ی متکثر (چند صدایی) و تخصیص مقتدارانه‌ی ارزش‌ها در سطح جامعه، کماکان دولت را به مثابه‌ی بازیگر اصلی مطرح خواهد کرد.

۱۲-۱-۲- کارآمدی و اقتدار دولت در دهه‌ی پیشاروی، عمدتاً در استعداد و راهبردهای کانال‌سازی (سمت‌دهی تحولات) و نه سدسازی (ممانعت از تحولات) آن متجلی می‌گردد.

۱۳-۱-۲- تمایلات قومی و خرده فرهنگی از بروز و ظهور بیشتری برخوردار خواهد شد.

۱۴-۱-۲- در دهه‌ی آینده "مصلحت‌ها" نقش کلیدی را در صحنه‌ی سیاست خارجی ایفا می‌کنند.

۱۵-۱-۲- در سطح منطقه‌ی ستیزش‌حادی وجود نخواهد داشت و روند تشنج‌زدایی و اعتمادزایی دچار وقفه‌ی جدی نخواهد شد.

## ۲-۲- گزینه‌های راهبردی

۱-۲-۲- راهبرد حضور و رهبری در متن

پیش فرض اول: جامعه دو حاشیه دارد: حاشیه‌ی فوقانی و حاشیه‌ی تحتانی

پیش فرض دوم: نبض جامعه در متن آن می‌تپد.

پیش فرض سوم: مدیریت جامعه به طور فزاینده‌ی در حاشیه‌ی فوقانی محصور و

محدود می‌شود.

۲-۲-۲- راهبرد باز- تقریر متن

پیش فرض اول: بعد از دوران اول انقلاب (بعد از امام و جنگ) امر باز- تقریر مستمر متن جامعه به تخفیف تقلیل گرایید.

پیش فرض دوم: هژمونیک شدن گفتمان خاتمی نشان داد که جامعه نیازمند متنی دگر است. پیش فرض سوم: بقای گفتمان (متن) کنونی نیز در گرو تولید و باز- تولید دقایق نوین و منطبق با روح زمانه و مقتضیات، ملاحظات و مناسبات جامعه‌ی جوان ما می‌باشد.

۲-۲-۳- راهبرد شالوده شکنی پادگفتمان‌های موثر

پیش فرض اول: چالش میان گفتمان مسلط و پادگفتمان‌های قومی، فرهنگی، سیاسی اصلی‌ترین چالش دهه‌ی سوم انقلاب هستند.

پیش فرض دوم: شالوده شکنی پادگفتمان‌ها اپوزیسیون مشرب، جز از رهگذر یک راهبرد گفتمانی ممکن نیست.

۲-۲-۴- راهبرد تقارب و وصل گفتمانی (مردم و نظارت)

پیش فرض اول: فرآیند فراق و انشقاق میان گفتمان‌های مردمی و گفتمان‌های نخبگان، روندی فزاینده دارد.

پیش فرض دوم: این انشقاق به نوعی سکتاریسم (جدایی از توده‌ها) منجر خواهد شد. پیش فرض سوم: ایجاد یک جغرافیای مشترک گفتمانی میان مردم و نخبگان از ضرورت‌های معطوف به بقای نظام است.

۲-۲-۵- راهبرد مهار دال‌های شناور و گفتمان‌سازی

پیش فرض اول: در سده‌ی گذشته هیچ‌گاه فضای فرهنگی و سیاسی کشور تا این اندازه مملو از دال‌های (مفاهیم) شناور نبوده است.

پیش فرض دوم: درجه‌ی احتمال هژمونیک شدن هر گروه، رابطه‌ی مستقیم با میزان استعداد و توانایی آن در مهار دال‌های شناور و تقریر گفتمان برتر دارد.

پیش فرض سوم: رابطه‌ی دو سویه و تعاملی میان "گفتمان" و "قدرت" وجود دارد. به بیان

دیگر، گفتمان ساطع‌کننده‌ی قدرت و تضمین‌کننده‌ی اقتدار است.

#### ۶-۲-۲- راهبرد اعتماد (مقبولیت) سازی

پیش‌فرض اول: رابطه‌ی مبتنی بر اعتماد میان نخبگان و مردم به شدت ظریف و خدشه‌پذیر است.

پیش‌فرض دوم: پسینه‌ی تاریخی و فرهنگ عمومی و سیاسی جامعه‌ی ایرانی نیز در تعمیق و تداوم این فضای بی‌اعتمادی بی‌تاثیر نیست.

پیش‌فرض سوم: پروژه‌ی اعتمادسازی در برگیرنده‌ی پروژه مقبولیت / مشروعیت‌سازی نیز هست.

#### ۷-۲-۲- راهبرد ایجاد انتظام در پراکندگی (راهبرد تا و چین خوردگی هویت‌های متکثر)

پیش‌فرض اول: جامعه‌ی ما در حال گذار از دوران پوپولیستی به دوران پلورالیستی است. پیش‌فرض دوم: سدسازی در مقابل این گذار و انطباق کامل هویت‌های متکثر ممکن نیست.

پیش‌فرض سوم: سامان‌دهی و انتظام بخشیدن به هویت‌های متکثر سیاسی، فرهنگی و اجتماعی در کانون نظریه‌ی بقای نظام (دست‌کم در ده‌ی سوم انقلاب) نهفته است.

#### ۸-۲-۲- راهبرد طرح آلترناتیو سوم (۳۴)

پیش‌فرض اول: در ده‌ی آینده گفتمان مسلط (دوم‌خرداد) به تدریج از گردونه‌ی انتخاب اصلح آحاد جامعه خارج می‌شود.

پیش‌فرض دوم: در صورت تحقق فرض نخست، نگاه‌ها معطوف به آلترناتیو سومی خواهد شد.

پیش‌فرض سوم: تعریف، تبلیغ و تثبیت یک آلترناتیو سوم درونی (از هم‌اکنون) ضرورت عقلایی نظام است.

#### ۹-۲-۲- راهبرد تقویت استعداد و قابلیت استفاده شون‌دگی و بهره‌وری گفتمان مسلط فعلی

پیش‌فرض اول: گفتمان خاتمی از قابلیت استفاده شون‌دگی و کارکردی پایینی در عرصه‌های غیر سیاسی - فرهنگی برخوردار است.

پیش‌فرض دوم: بعد از انتخابات ۲۹ بهمن این ناکارگرایی و ناکار آمدی از نمود افزون‌تری نسبت به قبل برخوردار خواهد شد.

پیش‌فرض سوم: تقویت استعداد مزبور، مستلزم اصلاحات ساختاری - مدیریتی است.

#### ۱۰-۲-۲- راهبرد استقرار جامعه‌ی امن منعطف

پیش‌فرض اول: بافت جامعه‌ی ایرانی در دهه‌ی سوم انقلاب، بافتی به شدت متلون و متکثر است.

پیش‌فرض دوم: ماهیت تهدیدها در این دهه عمدتاً نرم‌افزاری خواهد بود.

پیش‌فرض سوم: در چنین شرایطی، تعریف و طراحی یک جامعه‌ی امن منعطف (با دیواره‌ی اسفنجی که از قابلیت ضربه‌گیری بالایی برخوردار باشد) ضرورتی اجتناب‌ناپذیر می‌نماید.

#### ۱۱-۲-۲- راهبرد تثبیت قانونی بازی‌های سیاسی فعال و تعریف و تدوین قواعد بازی

پیش‌فرض اول: در دهه‌ی سوم انقلاب، قانون و قانون‌گرایی کماکان به مثابه‌ی یک حربه‌ی راهبردی، از کارایی و جاذبیت بالایی برخوردار است.

پیش‌فرض دوم: استقرار و نهادینه کردن قواعد و چارچوب‌های قانونی در عرصه‌ی کردارها و رفتارهای اجتماعی و سیاسی، می‌تواند به مثابه‌ی انتظامی در پراکندگی نقش بازی کرده و به تقاضاها، حمایت‌ها و مخالفت‌ها چهره‌ی قانونی بخشد.

پیش‌فرض سوم: قانونی می‌تواند در سامان‌دهی بازی‌ها و چالش‌های سیاسی نقش مؤثر ایفا نماید که در تقریر و تدوین آن بازیگران اصلی سیاسی در جامعه سهمی داشته باشند.

#### ۱۲-۲-۲- راهبرد تقویت آستانه‌ی تحمل نظام و کاهش استعداد خودی و دگر سازی

پیش‌فرض اول: آستانه‌ی پایین تحمل سیاسی، کماکان به عنوان یکی از مشکل اساسی عرصه‌ی سیاسی جامعه در دهه‌ی پیش‌روی خواهد ماند.



پیش‌فرض دوم: تضاد اصلی کماکان میان "خودی" و "ناخودی‌های" درون خواهد بود (به بیان دیگر، کماکان جناح‌ها امپریالیسم خویش را طرف مقابل خود تعریف می‌کنند) پیش‌فرض سوم: گسترش آستانه‌ی تحمل، به مثابه‌ی یک راهبرد تدبیر بحران در جامعه‌ی ما نقش ایفا می‌کند (چراکه بسیاری از بحران‌های سیاسی در جامعه‌ی ما ریشه در همین چالش جناحی دارد)

۱۳-۲-۲- راهبرد اصلاحات فعال (ساختاری، کارکردی، قانونی و ...)

پیش‌فرض اول: رای به خاتمی و رای به نمایندگان مجلس ششم، رای به اصلاحات بود. پیش‌فرض دوم: فرآیند اصلاحات در جامعه‌ی ما با فرآیند استحاله همسویی یافته است. پیش‌فرض سوم: اصلاحات ناموزون، بحران‌های متوالی و گوناگونی را در پی داشته خواهد داشت.

۱۴-۲-۲- راهبرد استقرار قدرت در ریزبده‌های جامعه

پیش‌فرض اول: در دهه‌ی سوم انقلاب، قدرت از ریزبده‌های جامعه (دانشگاه‌ها، مدارس، رسانه‌ها، تشکل‌های صنفی - حرفه‌یی، تشکل‌های مردمی و ...) می‌جوشد. پیش‌فرض دوم: اپوزیسیون رادیکال در رویکرد نوین راهبردی خود، به این کانون‌های متکثر قدرت عنایت ویژه‌یی مبذول داشته است. پیش‌فرض سوم: مؤقتان خاتمی به اتکال به این کانون‌های قدرت به سیادت رسید.

۱۵-۲-۲- راهبرد توزیع معنویت و تخصص اقتدارانه‌ی ارزش‌ها

پیش‌فرض اول: سپهر عمومی جامعه‌ی ما، به طور فزاینده‌یی در یک مسیر عرفی شدن قرار گرفته است.

پیش‌فرض دوم: معنویت در جامعه‌ی ما به مثابه‌ی برترین فن‌آوری قدرت (میکروفیزیک قدرت)، مؤثرترین عامل مشروعیت‌زا و کاراترین انگیزنده‌ی حضور مردم در صحنه‌های مختلف انقلاب و بعد از انقلاب عمل کرده است.

پیش‌فرض سوم: درگذار به سوی یک جامعه‌ی متکثر بهنجار، معنویت، کماکان نقشی فراتر و مؤثرتر از قانون ایفا می‌کند (در جامعه‌ی ایرانی دهه‌ی سوم انقلاب)

۱۶-۲-۲- راهبرد سامان دهی جنبش‌های (بسیج‌های) کارنوالیستی

پیش فرض اول: جامعه‌ی ما در حال گذار از یک جامعه‌ی پوپولیستی به سوی یک جامعه‌ی پلورالیستی است.

پیش فرض دوم: در جامعه‌ی پلورالیستی صرفاً می‌توان به جنبش‌های همگانی کارنوالیستی اندیشید.

پیش فرض سوم: انتخابات دوم خرداد و ۲۹ بهمن نشان از استعداد بالای خاتمی در سامان‌دهی بسیج‌های کارنوالیستی دارد.

۱۷-۲-۲- راهبرد تقارب و وفاق گفتمانی میان نخبگان و بازیگران رسمی سیاسی

پیش فرض اول: در دهه‌ی آینده، انشقاق و افتراق میان نخبگان رسمی و بازیگران اصلی صحنه‌ی سیاست جامعه، کماکان به عنوان یکی از موثرترین آسیب‌پذیری‌ها خودنمایی خواهد کرد.

پیش فرض دوم: آثار و پی‌آمدهای این افتراق و انشقاق صرفاً سیاسی نیست. بل متوجه تمامی ارزش‌ها و هنجارهای یک نظام اسلامی و جامعه‌ی روحانیت است.

پیش فرض سوم: گسترش و تعمیق این جدایی و فراق، به مثابه‌ی برترین راهبرد مخالفین نظام در دهه‌ی آتی خواهد بود.

۱۸-۲-۲- راهبرد استقرار جامعه‌ی مدنی علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

توزیع و تکثیر برنامه‌ریزی شده قدرت دولت و به کارگیری استعداد نهفته و متشکل در جامعه‌ی مدنی (احزاب، رسانه‌ها، صنوف، سازمان‌ها و نهاد‌های مردمی) می‌تواند به عنوان راهبرد سوم (و یا راهبرد مکمل) مورد عنایت قرار گیرد. آفاق یک قدرت متمرکز (قدرت حاکم) برکسی پوشیده نیست. در یک برآورد حداقل، قدرت‌های متمرکز همواره مورد آماج تقاضاها و هجمه‌های گوناگون جامعه بوده‌اند. همگان تمامی انتظارات و نیازهای خود را متوجه چنین قدرتی می‌کنند و تمامی کاستی و نارسایی‌ها را نیز در دستان بی‌کفایت او جست‌وجو می‌کنند.

جامعه‌ی مدنی، افزون بر تمامی کارکردهایی که می‌تواند داشته باشد، از قابلیت واسطگی (میان مردم و دولت) و ضربه‌گیری فراوانی نیز برخوردار است. مضافاً این‌که در صورت استقرار

نهادهای جامعه‌ی مدنی، نقش رسانه‌ها و فعالیت‌های ژورنالیستی (که اکنون در جامعه‌ی ما به مثابه‌ی بازیگران اصلی نقش ایفا می‌کند) حالتی معقول‌تر به خود خواهد گرفت.

در یک نگرش کلی، تمامی راهبردهای فوق‌دارای چهره‌ی دومی هم هستند و آن لزوم حضور یک "دولت مقتدر و کارآمد" است. از یک منظر راهبردی دهه‌ی سوم انقلاب دهه‌ی "تصمیم" و اقدام است. به بیان دیگر، فصل‌گفتمان‌های فریبا سپری شده است و همگان در پی آزمایش "خاصیت بهره‌وری" گفتمان مسلط در عرصه‌ی پراتیک اجتماعی - سیاسی هستند. بسیاری از تار و پود مفهومی و معرفتی گفتمان دوم خرداد، سلاحی علیه خود آن ساخته‌اند. به گزاره‌های زیر توجه کنید:

"دموکراسی آلترناتیوی است که بایستی این نظام را ویران بکند و بر ویرانه‌های این نظام ساخته شود."

(اتحاد کار، بهمن ۷۸)

"اصلاح طلبی، فروپاشی رژیم را شتاب می‌دهد."

(تک برگی راه کارگر ۷۸/۱۱/۲۵)

"پیروزی جناح رفرمیست‌ها به طور عینی به تسهیل نسبی کار کمونیست‌ها نیز کمک می‌کند. به همین جهت، مامنوعیت مطبوعات هوادار اصلاحات را محکوم کردیم... مردم، مبارزه برای انتخاب طرفداران خاتمی را پرچم کینه و نفرت خود از ولایت فقیه کرده‌اند و نه عشق و علاقه به خاتمی."

(توفان، بهمن ۷۸)

"شعار ایران برای همه‌ی ایرانیان محملی برای تعدیل است"

(انترناسیونال بهمن ۷۸)

عده‌ی دیگر، سخت به انتظار نشسته‌اند، تا ناکارآمدی حاملان این گفتمان‌ها و شعارهای مدرن و زیبا را رخ کشند، بر پیشانی‌شان مهر مردم فریبی زنند و در هنگامه‌ی عجز و واماندگی‌شان به پایکوبی و دست‌افشانی پردازند. تصور نمی‌کنم که آن‌چه گفتم برکسی پنهان بوده و اثباتش نیازمند جمع‌آوری بینه‌های مؤید فراوان باشد. اگر چنین است، اجازه بدهید از رهگذر تأملی بر علل و عوامل "اقتدار ساز" و "اقتدار ستیز" دوران خاتمی (در دوران ماقبل ۲۹ بهمن) پایانه‌های یک دولت مقتدر و کارآمد در دهه‌ی سوم انقلاب را طراحی کنیم.

الف) علل و عوامل اقتدار ساز

- تقریر و مفصل بندی یک گفتمان سقف گونه و منطبق بر روح و نیازهای زمانه
- انطباق گفتمانی با نظام صدقی ترکیبی جامعه‌ی ایرانی
- انطباق قالب‌های کنشی - کارکردی با درونمایه‌های نظری، گفتمانی و آرمانی
- ابتدای اقتدار بر میکرو فیزیک قدرت (ناشی از ریزبندنه‌های جامعه) و میکرو پلتیک تقاضاها
- سویه‌های پادگفتمانی (واسازانه) نسبت به گفتمان مسلط
- ایجاد برشی عرضی در هویت‌های متکثر در جامعه و بهره‌وری از چین خوردگی هویتی
- وارد کردن حاشیه و دگر تعریف شدگان (نادیده انگاشته‌گان و طرد شدگان) جامعه در متن

- ۸-۱-۱-۴- تجمیع کانون‌های گوناگون مقاومت و تعریف زنجیره‌ی سازواره از تمایزها
- تصویر و تعریف "جامعه‌ی امن" در سیمای "مصونیت"، "آزادی" و "کثرت" و نه "محدودیت" و "تک صدایی".
  - ابتدای تدبیر منزل دولت خود بر منطق "تعیین چند جانبه" و جاری و ساری کردن انعطاف و تغییر حتی در وادی "عوامل وحدت بخش"
  - ارتباط روان شناختی شخصیتی بی‌پیرایه، ساده و مردمی با آحاد و اقشار مختلف جامعه

ب) علل و عوامل اقتدار ستیز

- ناکارآمدی‌های اجرایی و یا ناکارکردگرایی‌های مدیریتی
- ناکارآمدی در به دست دادن یک نظریه راهنمای عمل اجتماعی - سیاسی (و نیز فرهنگی) پیرامون مفاهیم ارایه شده (نظیر: جامعه‌ی مدنی، تکرر، آزادی، حقوق شهروندی، تحمل دگر، توسعه، دموکراسی و..)
- ناکارآمدی در جذب و به کارگیری ایرانیان (مغزها) خارج از کشور و کنترل سیر صعودی فرار مغزها
- ناکارآمدی سیستم اقتصادی در بسامان کردن وضعیت اقتصادی کشور
- راهبردهای فوق از استعداد کاربرد انفرادی و جمعی (ترکیبی) برخوردارند. به اعتقاد نویسنده به علت شرایط پیچیده و چند چهره‌ی جامعه‌ی امروزی ما، یک راهبرد ترکیبی از

کارآمدی افزون‌تر و موثرتری برخوردار است. بی‌تردید، راهبردهای فوق‌نیازمند پردازش و کاربردی شدن هستند. آنچه در قالب "پیش‌فرض‌ها" آمد، صرفاً بیانگر "نیاز پروردگی" آنان است نه افزون‌تر. نویسنده‌ی این سطور، رسالت خود را در به صدا درآوردن شیپورها، ترسیم چارچوب‌ها و تعریف نقطه‌ی عزیمتی نظری- راهبردی برای ورود به این گونه مباحث می‌داند.

### کتاب‌شناسی

۱. از نمایشنامه‌ی *Lysistrata* اثر آریستو فانس.
۲. نگاه کنید به: کوهن توماس، ساختار انقلاب‌های علمی، ترجمه‌ی احمد آرام، تهران: سروش، ۱۳۶۹
3. Feyerabend Paul, *Against Method: Outline of an Anarchistic Theory* (London: NLB, 1975)
4. Sec: Popper K.R., *The Open Society and Its Enemies*, (1971)
۵. پوپر کارل ریموند، منطق اکتشاف علمی، ترجمه‌ی احمد آرام، تهران: سروش، ۱۳۷۰  
و نیز نگاه کنید به: پوپر، ک.ر. و شناخت عینی، برداشتی تکاملی، ترجمه‌ی احمد آرام، تهران: شرکت انتشارات علمی- فرهنگی، ۱۳۷۴
۶. مطالعه‌ی مقاله‌ی «علل شکست اندیشمندان سیاسی امریکا در شناخت سیاست‌های خاورمیانه»، نوشته‌ی جیمز بیل، ترجمه‌ی علی عاشوری، ایران (سال چهارم- شماره‌ی ۱۰۷۵، چهارشنبه، ۲۹ مهرماه ۱۳۷۷) را در این زمینه پیشنهاد می‌کنم.
۷. نگاه کنید به: کتاب (در باب جنگل)، کارل فن کلاوس ویتز، پژوهش‌های فلسفی و مطالعات فرهنگی  
۸. باترا راوی، بحران بزرگ ۱۹۹۰، ترجمه‌ی خسرو اسدی (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی (۱۳۶۸)، ص ۱۱
۹. باترا راوی، همان، ص ۲
۱۰. همان، صص ۳-۴
۱۱. همان، ص ۷
۱۲. همان، ص ۱۱
۱۳. دریفوس و رابینو: ۱۳۷۶
۱۴. مقتضای تدبیر راهبردی تحولات آتی جامعه آن است که برای بیرون رفتن از شرایط بحرانی محتمل (بدترین

شرایط متصور) اندیشه کنیم. پیشافرضی که در سپهر چنین تدبیری سکنی گزیده، خارج شدن گفتمان مسلط (دوم خرداد) از گردونه‌ی انتخاب اصلح آحاد جامعه و معطوف شدن نگاه‌ها به آلترناتیو سوم است. در چنین حالتی، فرضیه‌ی همنشین (و جانشین) این است که این آلترناتیو سوم بر هیبت و هویتی «غیر خودی» ظاهر می‌شود. بالمآل، تعریف، تبلیغ و تثبیت یک آلترناتیو سوم درونی (از هم اکنون) ضرورت عقلایی نظام است.

چه بر این نظر باشیم که حمایت مردم از جبهه‌ی دوم خرداد، در شکل تاکتیک رأی دادن در انتخابات مجلس ششم، ناشی از یک راهبرد کنگ است که دوم خرداد در آن حکم پله‌ی نردبانی را دارد (کارگر امروز، بهمن ۷۸) چه بر این باور باشیم که حمایت مردم ریشه در نفی جناح مخالف دارد و چه براین اعتقاد باشیم که مردم براساس تصوراتی که از کارآمدی جبهه‌ی دوم خرداد در شرایط ایران امروز دارند، بدان رأی داده‌اند، ما را به درانداختن این راهبرد عقلایی فرامی‌خوانند که در کنار راهبرد نخست، به طرح و پرورش «آلترناتیو سوم» نیز همت گماریم.

